



رهنمودهایی از تفسیرالمیزان (۶)

حقیقت امامت

حسین سوزنجی

در ادامه‌ی سلسله مباحث «رهنمودهایی از تفسیر المیزان»، این شماره به تبیین «حقیقت امامت» اختصاص دارد که یکی از قله‌های مباحث عمیق «المیزان» است. همچنین، ارتباط بحث امامت با بحث «هدایت به امر» و معنای دقیق مسأله‌ی هدایت به امر در این مباحث بررسی می‌شود. این بحث می‌تواند مقدمه‌ای برای درک عمیق بحث امامت و خصوصاً ولایت معنوی باشد که در کتاب «دین و زندگی» سال سوم متوسطه مورد بحث قرار گرفته است. مقاله‌ی حاضر، تلخیصی از مباحث علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی: «واذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأنمهن قال انی جاعلک للناس اماماً قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین»^۱ است.

علامه، ابتدا در بحثی درباره‌ی «کلمه» در قرآن کریم، توضیح می‌دهد که چرا در این کتاب شریف، کلمه نه فقط در مورد قول و لفظ، بلکه در مورد موجودات و امور عینی نیز به کار می‌رود و مقصود از تمام کردن کلمات، امتحانات و آزمایشاتی است که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از آن‌ها سربلند بیرون آمد. سپس، به شرح عبارت «انی جاعلک للناس اماماً» می‌پردازد که ما بحث را از همین جا آغاز کرده‌ایم. ایشان ابتدا بحث خود را با نقد تفسیرهای نادرست از امامت، شروع کرده و سپس با استفاده از همان شیوه‌ی تفسیر قرآن با قرآن به تبیین معنای صحیح این واژه در ادبیات قرآن کریم پرداخته است.

تفسیرهای نادرست از «امامت» و نقد آن‌ها

«امام» یعنی مقتدا و پیشوایی که مردم به او اقتدا، و در گفتار و کردار از او پیروی می‌کنند. برخی از مفسران گفته‌اند مقصود از امامت، همان نبوت است، زیرا نبی نیز کسی است که امتش در دین خود به او اقتدا می‌کند؛ همان‌طور که خداوند می‌فرماید: «وما ارسلنا من رسول الا لیطاع یاذن الله.»^۲

اما این تفسیر باطل است. زیرا «اماماً» مفعول دوم «جاعل» است و اسم فاعل (جاعل) تنها زمانی در بعد از خود عمل می‌کند (می‌تواند مفعول بعد از خود را منصوب کند) که به معنای حال یا

آینده باشد. پس جمله‌ی بالا به این معناست که خدا به ابراهیم (ع) وعده می‌دهد او را امام بگرداند؛ یعنی هنوز او امام نشده است. در حالی که سیاق آیه به خوبی نشان می‌دهد، این جریان مدت‌ها بعد از نبوت ایشان بوده است. زیرا در ادامه، وی سؤال می‌کند که: «آیا این امامت در فرزندان من هم خواهد بود؟» و معلوم می‌شود که ایشان فرزند داشته است. در حالی که می‌دانیم ایشان در سن پیری فرزنددار شد و هنگامی که بشارت فرزنددار شدن را فرشتگان به او دادند، مدت‌ها بود که از نبوت و رسالت او گذشته بود. پس این امامت مدت‌ها بعد از نبوت و بنابراین غیر از نبوت است.

منشأ این تفسیر و تفسیرهای مشابه این است که عده‌ای می‌پندارند، الفاظ قرآن صرفاً همان معنای ساده‌ای را القا می‌کند که ابتدا به ذهن‌ها خطور می‌کند و دقت و بررسی کافی برای فهم کاربرد واژه‌های قرآن نمی‌کنند. یکی از این الفاظ همین لفظ «امامت» است که مفسران آن را به معنای «نبوت»، یا مورد اطاعت واقع شدن، خلافت، وصایت یا ریاست در دین و دنیا گرفته‌اند و هیچ‌یک از این‌ها نمی‌تواند درست باشد. در مورد نبوت که گفتیم با سیاق آیه ناهماهنگ است. امامت در این جا به معنای مطاع بودن هم نیست، زیرا مطاع

پس امام کسی است که باطن دل او اعمال و حقیقت آن‌ها پیش رویش حاضر است؛ چرا که دل‌ها و اعمال هم مانند هر چیز دیگری، دارای دو وجه ظاهر و باطن هستند و چون باطن دل‌ها و اعمال برای امام حاضر است، پس امام به تمامی اعمال بندگان - چه خیر و چه شر - آگاه است؛ گویی هر کس هرچه می‌کند، پیش روی امام می‌کند

بودن، یعنی افراد از دستورات او اطاعت کنند و این هم از لوازم نبوت و رسالت است. همین که کسی نبی شد، باید از او اطاعت کرد. خلافت و وصایت نیز معنایی نظیر نیابت دارند و هیچ تناسبی با امامت ندارند. ریاست در امور دین و دنیا هم



همان معنای مطاع بودن را دارد.

پس هیچ یک از این معانی با معنای امامت مطابقت ندارند و این طور هم نیست که همه‌ی آن کلمات برای خود معنایی داشته باشند، اما خصوص لفظ امامت معنایی از خود نداشته باشد؛ بلکه این لفظ هم دلالت بر حقیقتی دارد و غیر از حقایقی است که سایر الفاظ بر آن‌ها دلالت دارند.

امامت و هدایت به امر

اکنون ببینیم آن حقیقتی که تحت عنوان امامت مطرح می‌شود، چیست؟ ابتدا باید دانست که قرآن کریم هر جا نامی از امامت می‌برد، بلافاصله سخن از «هدایت» به میان می‌آورد. گویی این کلمه برای تفسیر امامت می‌آید. مثلاً در ضمن داستان حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: «و هبنا له اسحاق و یعقوب نافله و کلاً جعلنا صالحین و جعلنا هم ائمةً یهدون بأمرنا...»^۳ و نیز می‌فرماید: «وجعلنا منهم ائمةً یهدون بأمرنا لئلا یصبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون...»^۴ از این دو آیه برمی‌آید که هدایت، توصیف امامت آن‌هاست. نکته‌ی دیگر این که هر دو جا این هدایت را به «امر» مقید کرده و

امام، هدایت کننده‌ای است که با امر ملکوتی که در اختیار اوست هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن، نحوه‌ی ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش همانند هدایت انبیا، رسولان و مؤمنین، صرف راهنمایی از طریق نصیحت، موعظه و... نیست، بلکه دست خلق را گرفتن و به راه حق رساندن است

در واقع خواسته است بفهماند که امامت، هرگونه هدایتی نیست، بلکه هدایتی است مربوط به امر خدا. درباره‌ی این امر هم در آیات دیگر چنین آمده است که: «انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء...»^۵ و نیز فرموده است: «وما امرنا الا واحده کلمح بالبصر...»^۶

امر الهی که آیه‌ی اول آن را «ملکوت» خوانده است، وجه دیگری از خلقت است که امامان با آن امر با خدای سبحان مواجه

می‌شوند و خلقتی است میرا از زمان و مکان و خالی از تغییر و تبدیل، و همان چیزی است که با کلمه‌ی «کن» محقق می‌شود و چیزی جز وجود عینی اشیا نیست. «امر» در مقابل «خلق»، یکی از دو وجه هر چیزی است: خلق، آن وجه هر چیز است که دستخوش تغییر، تدریج، حرکت و زمان است. ولی امر، آن وجه از شیء است که محکوم به این احکام نیست.

خلاصه این که امام، هدایت کننده‌ای است که با امر ملکوتی که در اختیار اوست هدایت می‌کند. پس امامت از نظر باطن، نحوه‌ی ولایتی است که امام در اعمال مردم دارد، و هدایتش همانند هدایت انبیا، رسولان و مؤمنین، صرف راهنمایی از طریق نصیحت، موعظه و... نیست، بلکه دست خلق را گرفتن و به راه حق رساندن است.

در حقیقت، در قرآن کریم دو نوع هدایت مطرح شده است: یکی همین هدایت امام است که هدایت به امر خدا و در واقع ایجاد کردن هدایت است. نوع دیگر، هدایتی است که صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است. مثلاً در مورد هدایت پیامبران می‌فرماید: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یراه من یشاء...»^۷ و درباره‌ی راهنمایی مؤمن آل فرعون فرموده است: «وقال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد...»^۸ و درباره‌ی وظیفه‌ی عموم مؤمنین فرموده است: «فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون...»^۹

مقدمه‌ی امامت، صبر و یقین

خدای تعالی برای موهبت امامت، سببی معرفی کرده و آن همان صبر و یقین است؛ چرا که فرموده است: «لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون...»^{۱۰} به حکم این جمله، ملاک در رسیدن به مقام امامت، صبر در راه خداست. توجه شود که در این آیه، «صبر مطلق» آمده است. در نتیجه معلوم می‌شود، شایستگی مقام امامت، در برابر تمامی صحنه‌هایی که برای آزمایششان پیش می‌آید تا مقام عبودیتشان روشن شود، صبر می‌کنند. در حالی که قبل از آن پشامدها، دارای یقین هم هستند.

اکنون ببینیم این یقین چه یقینی است. قرآن کریم راجع به

حضرت ابراهیم (ع) می فرماید: «و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین»^{۱۱} آیه می فهماند که نشان دادن ملکوت به ابراهیم مقدمه ای بوده است برای رسیدن او به یقین. پس معلوم می شود، یقین جدا از مشاهده ی ملکوت نیست و این مطلب از آیات «کلا لو تعلمون علم یقین، لترون الحجیم»^{۱۲} و نیز آیات «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون... کلا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون»^{۱۳} نیز قابل استنباط است. زیرا این آیات دلالت دارند که مقربین از پروردگار خود در حجاب نیستند؛ یعنی در دل، پرده ای مانع از دیدن پروردگارشان ندارند. بلکه آن ها اهل یقین به خدا و کسانی هستند که علیین را می بینند؛ همچنان که دوزخ را می بینند.

مقصود از «امر»

خلاصه این که امام باید انسانی دارای یقین باشد؛ انسانی که عالم ملکوت برایش مکشوف باشد. عالم ملکوت هم همان عالم «امر» است؛ یعنی ناحیه ی باطن این عالم. با در نظر گرفتن این حقیقت، درمی یابیم که جمله ی «یهدون بامرنا» دلالت دارد بر این که آنچه امر هدایت بدان تعلق می گیرد، عبارت است از دل ها و اعمالی که به فرمان دل از اعضا سر می زند. پس امام کسی است که باطن دل ها و اعمال و حقیقت آن ها پیش رویش حاضر است؛ چرا که دل ها و اعمال هم مانند هر چیز دیگری، دارای دو وجه ظاهر و باطن هستند و چون باطن دل ها و اعمال برای امام حاضر است، پس امام به تمامی اعمال بندگان - چه خیر و چه شر - آگاه است؛ گویی هر کس هر چه می کند، پیش روی امام می کند. و نیز امام مهیمن و مشرف بر هر دو سبیل (یعنی سبیل سعادت و سبیل شقاوت) است که خداوند تعالی در این باره می فرماید: «یوم ندعوا کل اناس بامامهم». «^{۱۴} منظور از این امام، امام حق است، نه نامه ی اعمال، آن گونه که برخی از مفسران پنداشته اند.^{۱۵}

پس به حکم این آیه، امام در روزی که باطن ها ظاهر می شوند، مردم را به طرف خدا سوق می دهد؛ همچنان که در ظاهر

و باطن دنیا نیز مردم را به سوی خدا سوق می داد. آیه ی شریفه نیز علاوه بر این نکته می فهماند که مقام امامت، مقامی نیست که در دوره ای از دوره های بشری تعطیل باشد، و این نکته از عبارت «کل اناس» قابل استنباط است.

ضرورت عصمت در امام

معلوم است چنین مقامی با این شرافت و عظمت، هرگز در کسی یافت نمی شود، مگر این که ذاتاً پاک و مبرا از گناه باشد. قرآن کریم می فرماید: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لایهدی الا ان یهدی». «^{۱۶} در این آیه، بین «هادی به سوی حق» و کسی که تا دیگران هدایتش نکنند راه را نمی یابد، فرق گذاشته شده است. یعنی هادی به سوی حق کسی است که محتاج هدایت دیگران نیست، بلکه خودش راه را پیدا می کند و نیز، کسی که محتاج هدایت دیگران است، هادی به حق نیست. از این دو مطلب، دو نتیجه گرفته می شود:

اول این که امام باید معصوم از هر گونه ضلالت و گناهی باشد، و گرنه مهتدی بنفسه نیست، بلکه محتاج به هدایت غیر

در حقیقت، در قرآن کریم دو نوع هدایت مطرح شده است: یکی همین هدایت امام است که هدایت به امر خدا و در واقع ایجاد کردن هدایت است. نوع دیگر، هدایتی است که صرف نشان دادن راه سعادت و شقاوت است

است. آیه ی شریفه ی: «وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین»^{۱۷} نیز بر این معنا دلالت دارد. زیرا می فهماند که عمل امام هر چه باشد، خیراتی است که خودش به سوی آن ها هدایت شده، نه به هدایت دیگران. چرا که در آیه فرموده است: «اوحینا الیهم فعل الخیرات» و فرموده است: «أن افعولوا الخیرات». «^{۱۸} بین این دو تعبیر فرق دقیقی هست. در اولی می فهماند که امامان آنچه می کنند خیرات است و موجی باطنی و تأییدی آسمانی



است، اما دومی بدین معنی است که به آن‌ها گفتیم کار خیر بکنید، ولی دیگر معلوم نیست که آن‌ها به این گفته عمل کردند یا نه. یعنی در تعبیر دوم، بین امام و مردم عادی فرقی نیست، ولی تعبیر اول می‌رساند که آن‌ها این دستور را با هم انجام داده‌اند. و این مطلب هم نتیجه می‌شود که هرکس معصوم نباشد، او هم امام هادی به حق نخواهد بود. با این بیان معلوم می‌شود، مقصود از «ظالمین» در ادامه‌ی آیه (که خداوند به ابراهیم (ع) فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد)، مطلق هر کسی است که ظلمی از او صادر شود، ولو یک ظلم کوچک؛ خواه شرک باشد یا معصیت، در ابتدای عمرش باشد یا در انتهای آن، ظلمی که توبه کرده باشد یا نکرده باشد. هیچ‌یک از چنین افرادی نمی‌توانند امام باشند.

در این جا بد نیست به سرگذشتی اشاره کنم. شخصی از یکی از استادان ما پرسید: «چگونه این آیه دلالت بر عصمت امام دارد.» ایشان فرمود: «مردم به حکم عقل از چهار حالت خارج هیستند: یا در تمام عمر ظالمند، یا در تمام عمر هیچ ظلمی نکرده‌اند، یا در اول عمر ظالمند و در آخر توبه‌کار و صالح و یا برعکس، در ابتدا صالحند و در آخر ظالم.» حضرت

یعنی هادی به سوی حق کسی است که محتاج هدایت دیگران نیست، بلکه خودش راه‌را پیدا می‌کند و تیز، کسی که محتاج هدایت دیگران است، هادی به حق نیست

ابراهیم (ع)، شأنش اجل از این است که از خداوند درخواست کند، مقام امامت را به دسته‌های اول و چهارم ذریه‌اش بدهد. پس فقط دو قسم دوم و سوم را می‌تواند خواستار شده باشد. و از این دو قسم، خدا یک قسم را نمی‌کند، پس فقط قسم دوم باقی می‌ماند.

جمع‌بندی

از آنچه گذشت، چند مطلب روشن شد:

۱. امامت مقامی است که باید از طرف خدای تعالی معین

شود.

۲. امام باید به عصمت الهی معصوم باشد.

۳. وقتی در زمین انسان هست، ممکن نیست زمین از وجود امام خالی باشد.

۴. امام باید مؤید از طرف پروردگار باشد.

۵. اعمال بندگان خدا از امام پوشیده نیست.

۶. امام باید به تمام نیازهای انسان‌ها عالم باشد؛ چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی ایشان.

۷. محال است با وجود امام، کسی باشد که از نظر فضائل شخصی فوق امام باشد.

اشکال و پاسخ

در پایان خوب است به اشکالی که ممکن است به ذهن برخی خطور کند، اشاره کنیم؛ این که: اگر هدایت امام به امر خدا باشد، یعنی هدایتش ملازم با اهدای ذاتی خود وی باشد (آن گونه که از آیه‌ی «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع... استنباط شد)، باید همه‌ی انبیا هم امام باشند. زیرا نبوت همه‌ی پیامبران فقط با اهدای جانب خدا، و بدون آموزش‌های اکتسابی، انجام می‌شود. و وقتی داشتن نبوت مستلزم داشتن امامت باشد، دوباره همان اشکال اول بحث مطرح می‌شود که: چگونه حضرت ابراهیم (ع)، با این که نبوت (ولذا امامت) داشت، در آخر عمرش امام شد؟

پاسخ این است که از آیه‌ی مذکور استنباط می‌شود، هرکس بخواهد دیگران را به حق هدایت کند، باید خودش اهدای ذاتی داشته باشد. اما درباره‌ی عکس آن، یعنی این که هر کس اهدای ذاتی داشته باشد، باید بتواند دیگران را هم هدایت کند، سخنی نگفتیم. در آیات شریفه‌ی ۸۴ تا ۹۰ سوره‌ی انعام^{۱۸} هم که به تفصیل درباره‌ی هدایت شدن و اهدای ذاتی پیامبران بحث شده، تنها اهدای ذاتی خود آن‌ها به حق مطرح شده است و سخنی از هدایت دیگران نیست. مخصوصاً از سیاق این آیات برمی‌آید که هدایت پیامبران (علیهم السلام) که امری قطعی و همیشگی است، بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همچنان در میان امت هست. و این هدایت به معنای راهنمایی، و سروکارش با فکر و نظر است. اما هدایت دیگری هم در حضرت ابراهیم (ع) و ذریه‌اش نهاده شده که هدایت به حق و هدایت به امر خداست؛ نه هدایت به معنای راهنمایی. این مطلب از آیه‌ی

شریفه ی «واذ قال ابراهیم لایبه و قومه اننی براء مما تعبدون إلا الذی فطرنی فإینه سیهدین و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون»^۹ نیز قابل استفاده است. زیرا حضرت ابراهیم (ع) هنگامی که این سخن را می گفت، هدایت به معنای راهنمایی را دارا بود؛ چرا که در حال اعلام برائت از بت پرستی و اعلام یکتا پرستی خود بود. پس آن هدایتی که خداوند به او خبر داد، به زودی به او می دهد، هدایتی دیگر است. همچنین، خداوند خبر داد که هدایت به این معنا را کلمه ای باقی در دودمان وی قرار می دهد. و این جواب همان دعای ابراهیم بود که در ابتدای بحث گذشت که فرمود: «خدایا! این را در ذریه ام قرار بده.» و خدا فرمود: «عهد من به ظالمین نمی رسد.» که در آیه ی بالا تصریح کرده است، خداوند این عهد امامت را در مجموع در ذریه ی ابراهیم (ع) قرار داد.

زیرنویس

۱. بقره/ ۱۲۴: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی [= وقایعی مهم] بیازمود و وی همه ی آن ها را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را امام مردم قرار دادم.» [ابراهیم] پرسید: «از دودمانم [چه طور]؟» فرمود: «عهد و پیمان من به ظالمان نمی رسد.»
۲. نساء/ ۶۴: هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر برای این که به اذن خدا، از او پیروی شود.
۳. انبیاء/ ۷۳-۷۲: و به او [ابراهیم] اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون بخشودیم و همه را از صالحان قرار دادیم. و آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند.
۴. سجده/ ۲۴: و چون صبر پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت کنند.
۵. یس/ ۸۳-۸۲: قطعاً امر خداوند این گونه است که وقتی چیزی را اراده کند، تنها همین است که به او بگوید «باش» و او موجود شود. پس منزّه است خدای که ملکوت هر چیز به دست اوست.
۶. قمر/ ۵۰: امر ما جز یکی نیست، آن هم چون چشم برهم زدنی.
۷. ابراهیم/ ۴: پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا برایشان بیان کند سپس خداوند هر که را بخواهد، گمراه می کند و هر که را بخواهد، هدایت می کند.
۸. مؤمن/ ۳۸: و آن که ایمان آورده بود، گفت: «ای قوم! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد رهنمون شوم.»

۹. توبه/ ۱۲۲: چرا از هر جمعیتی، گروهی هجرت نمی کنند تا در دین فهم عمیق یابند و وقتی به سوی قوم خود برمی گردند ایشان را بیم دهند، باشد که قومشان هشدار ایشان را بپذیرند؟
۱۰. سجده/ ۲۴: چون صبر کردند و به آیات ما یقین دارند.
۱۱. انعام/ ۷۵: و این چنین ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم، برای این که از اهل یقین شود.
۱۲. تکوین/ ۶: نه، اگر شما به علم یقین [حقایق را] می دانستید، حتماً جهنم را می دیدید.
۱۳. مطففین/ ۲۱-۱۴: نه چنین است، بلکه آنچه مرتکب شده اند، زنگار بر دل هایشان بسته است. زهی پندار که در آن روز از پروردگارش سخت محجوبند... نه چنین است. در حقیقت، کتاب نیکان در «علیون» است و تو چه می دانی که «علیون» چیست؟ کتابی است نوشته شده که مقربانی آن را مشاهده می کنند [بر آن شهادت می دهند].
۱۴. اسراء/ ۷۱: روزی که هر دسته از مردم را با امامشان می خوانیم.
۱۵. این مطلب را علامه ذیل همین آیه ی ۷۱ سوره ی اسراء، مورد بحث قرار داده است.
۱۶. یونس/ ۳۵: آیا برای پیروی کردن، کسی که به حق هدایت می کند سزاوارتر است، یا کسی که تا هدایتش نکنند هدایت نمی شود [محتاج هدایت دیگر انسان ها است]؟
۱۷. انبیا/ ۷۳: و ایشان را امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند و به ایشان عمل کردن به کارهای خوب و اقامه ی نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آن ها همواره پرستندگان ما بودند.
۱۸. آیات مذکور از این قرآنند: و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلاً هدینا و نوحاً هدینا من قبل، و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و كذلك نجزی المحسنین* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین* و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطاً و کلاً فضلنا علی العالمین* و من آبانهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیانهم و هدیناهم الی صراط مستقیم* ذلک هدی الله یهدی من یشاء من عباده ولو اشركوا لحبط عنهم ما كانوا یعملون* اولئک الذین آتیناهم الكتاب و الحکم و النبوة فان یکفر بها هولاء فقد و کلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین* اولئک الذین هدی الله فیهدهم اقتده.
۱۹. زخرف/ ۲۸-۲۶: و چون ابراهیم به پدر و قومش گفت «من از آنچه شما می پرستید، بیزارم، تنها آن را می پرستم که مرا آفرید و به زودی مرا هدایت می کند.» و خداوند آن هدایت را کلمه ای باقی در دودمان ابراهیم قرار داد، باشد که به سوی خداوند برگردند.